

## قصه‌هایی از سرگذشتنامه‌ای در زمان جنگ:

از Elio Vittorini ، که ایتالیا ایست و متولد ۱۹۰۹ ،  
گرچه همین دو ناقصه را داریم؛ اما از همینها هم می‌شود فهمید  
صمیمیتش را و قدرتش را. در «نویسنده بودن» خوب پندی می‌دهد  
این حضرت بعضی فضای زمانه را، دلک‌های توریة نویس و غیره را.  
این قصه‌ها را Lowry Nelson از ایتالیایی ترجمه  
کرده است و P. M. Pasinetti در کتابش «قصه‌های منتخب  
ایتالیایی» چاپ زده است. کتابهای دیگر و بتتورینی «گفتگو  
در سیسیل» است و «یادداشت‌های سرگشاده»، که ظاهراً حضرت  
بهمن محمص بر ایمان خواهد فرستاد .

### ■ نویسنده بودن

فکر می‌کنم نویسنده بودن فروتنی زیادی می‌خواهد.  
وضع پدرم که اینطور بود، همان که نعلبند بود و غمنامه می‌نوشت، و غمنامه ...  
نویسی برایش چیزی مهمتر از نعلبندی نبود. در واقع، هیچوقت وقت نعل بستن به کسی اجازه  
نمیداد بگوید: «نه اینجور، اینجوری. عوضی بستی.» با چشمهای آیش نگاه می‌کرد، و  
لبخند می‌زد یا می‌خندید؛ سری تکان می‌داد. اما وقتی چیزی می‌نوشت نظر همه را می‌پذیرفت،  
توجه به هر چه که بود.  
به هر چه که می‌گفتند گوش می‌داد، و سرش را تکان نمی‌داد. می‌پذیرفت.  
در نوشتنش خیلی فروتن بود. می‌گفت از هر که باشد حرف می‌شنود. گذشته از عشق نوشتنش  
می‌گوشید در هر چیز فروتن باشد: از دیگران در هر مورد حرف بشنود.  
مادر بزرگم به آنچه که او می‌نوشت می‌خندید.  
زنک می‌گفت «چه حماقتی!» که علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
و مادر هم همینطور. به هر چه که او می‌نوشت می‌خندید.  
فقط من و برادرهام نمی‌خندیدیم. می‌دیدم چه جور سرخ می‌شد، چه جور با فروتنی  
سرخ می‌کرد، و من اینطور یاد گرفتم. یکبار به خاطر یاد گرفتن، همراهش از خانه  
فرار کردم.  
پدرم مرتب این کار را می‌کرد: از خانه فرامی‌کرد که در خلوت بنویسد. یکبار  
دنبالش رفتم. هشت روز توی کشتگاه‌های ماهودانه میان گل‌های سپید خلوت، قدم زدیم و  
به خاطر ذره‌ای سایه زیر تخته سنگی ایستادیم. او، با آن چشمهای آیش، می‌نوشت و من  
یادمی گرفتم. وقتی بر گشتیم مادرم نلافی هر دو کتکم زد.  
بعد پدرم از من خواست او را ببخشم، به خاطر کتکی که بحسابش خورده بودم.  
خوب یاد می‌آید. جوابی ندادم.  
می‌توانستم بگویم که بخشیده‌امش؟  
او به صدای هر آسانی گفت: «بگو! من می‌بخشی؟» به شبح پدر هملت می‌مانست که  
انتقام تقاضا می‌کرد، اما نه. داشت بخشش طلب می‌کرد.  
اما این طوری بود که من فهمیدم نوشتن چیست.